

Unit 25

هواپیما

هواپیما وسیله نقلیه ای است که در آسمان پرواز می کند ، مانند هواپیما یا هلی کوپتر.
در موزه فرودگاه می توانید تعداد زیادی هواپیمای قدیمی را مشاهده کنید.

فرد مشهور

سلبیرتی کسی است که مشهور است.
ان مهم ترین بخش شب بود که مشاهیر از راه رسیدند.

بتن

بتن ماده ای است که از سنگ ساخته می شود.
مرد زمین را با بتن پوشاند.

قاطع

اگر کسی قاطع باشد ، سریع تصمیم می گیرد.
رئیس ما بسیار قاطع است ، بنابراین سازماندهی پروژه طولی نکشید.

گرامی

اگر شخصی احترام داشته باشد ، بسیاری از افراد او را دوست دارند یا به او احترام می گذارند.
یک دانشمند ارجمند برای صحبت در مورد اکتشافات خود به دانشگاه می آید.

اخلاقی

اگر چیزی اخلاقی باشد ، کار درستی است.
بسیاری از مردم اعتقاد دارند که کمک به افراد نیازمند اخلاقی است.

منقرض شده

اگر گیاهان یا حیوانات منقرض شوند ، دیگر هیچ چیز باقی نمی ماند.
قبلاً در همه دنیا دایناسورها وجود داشتند ، اما اکنون آنها منقرض شده اند.

مقاوم

اگر شخص یا گیاهی مقاوم باشد ، قوی است و می تواند با وجود شرایط سخت زندگی کند.
کشاورز مردی سرسخت است و بدش نمی آید که بیرون کار کند.

موسسه

موسسه سازمانی است که به تحقیق یا تدریس علاقه مند است.
من قصد دارم برای سخنرانی در مورد روم باستان در موسسه تاریخی صحبت کنم.

حسادت

حسادت احساس خواستن چیزی است که شخص دیگری دارد.
او با دیدن لوک با دو دختر حسادت زیادی پیدا کرد.

کوچ کردن

مهاجرت یعنی حرکت از یک مکان به مکان دیگر.

بسیاری از پرندگان در زمستان به کشورهای گرمتر مهاجرت می کنند.

پرورش دادن

پرورش چیزی به معنای مراقبت از آن در هنگام رشد یا تکامل است.

رأبرت گیاهان خود را پرورش داد و به همین دلیل است که گیاهان بسیار خوب رشد می کنند.

در بالای سر

اگر چیزی بالای سر باشد ، در بالای شما قرار دارد.

همانطور که بالای تپه نشسته بودیم ، یک هواپیما از بالای سر پرواز کرد.

اصل

یک اصل اعتقادی در مورد نحوه صحیح رفتار است.

برای حفظ اصول ، تماشای دقیق ، گوش دادن و صحبت کردن بسیار حیاتی است.

روستایی

اگر مکانی روستایی است ، به جای شهر در حومه شهر است.

من می خواهم در یک خانه کوچک در یک منطقه روستایی زندگی کنم.

خلوت

اگر مکانی خلوت باشد ، با مکان دیگری فاصله دارد.

یک نیمکت خلوت در پارک بود.

گونه ها

گونه نوعی گیاه یا حیوان است.

21 گونه مختلف پروانه در این جنگل وجود دارد.

باتلاق

باتلاق یک منطقه بسیار مرطوب از زمین است.

حیوانات وحشی زیادی در باتلاق زندگی می کنند.

طی کردن

طی کردن به معنای جابجایی یا سفر در منطقه است.

کاوشگر صحرا را به تنهایی روی شتر طی کرد.

جانور شناسی

جانورشناسی موضوعی است که در آن افراد به مطالعه حیوانات می پردازند.

هلن می خواهد جانورشناسی بخواند زیرا همیشه حیوانات را دوست داشته است.

گیلبرت و مارمولک

الیزا استرالیا را دوست نداشت. اولاً ، او مجبور بود بیست ساعت ناخوشایند را صرف هواپیمای رسیدن به اینجا کند. او می خواست به ساحل برود ، اما شوهرش استاد جانورشناسی بود و می خواست به دنبال حیوانات جالب توجهی برود. بنابراین حالا او در گرمای ظهر باتلاق را پشت سر می گذاشت.

او گفت "بگذار من بنشینم ، گیلبرت. من مثل تو سرسخت نیستم."

آنها زیر درختی نشستند. پرندگان زیادی در آن مکان خلوت و روستایی وجود داشتند و آنها پرواز بالای سر خود را تماشا می کردند.

سپس ناگهان گیلبرت چیزی را روی سنگ دید. گیلبرت گفت: "این عجیب است." "به نظر می رسد مارمولک قرمز باتلاق است ، اما من فکر کردم که این گونه ها منقرض شده اند." با دقت آن را برداشت. "بله ، همین است! من قصد دارم آن را به موسسه جانورشناسی برگردانم. آنها وقتی ببینند که من چه چیزهایی پیدا کرده ام ، آنها پر از حیات خواهند شد!"

"آیا مطمئن هستید که باید آن را از خانه اش ببریم؟" از الیزا پرسید.

"مزخرف ، بسیاری از حیوانات مهاجرت می کنند. آنها به تغییرات عادت کرده اند."

الیزا گفت: "هوم ، من با اصل آن موافق نیستم." "این اخلاقی نیست" اما گیلبرت قاطعانه تصمیم گرفت و مارمولک را به هتل شهر برد. او فکر می کرد که این یافته باعث می شود وی در موسسه جانورشناسی به شخصیتی بسیار مشهور و مشهور تبدیل شود.

برای چند روز آینده ، گیلبرت مارمولک را تغذیه و پرورش داد. اما مارمولک خوشحال نبود. رنگ قرمز زیبای خود را از دست داد و شروع به ظاهر معمولی کرد. در واقع ، گیلبرت شروع به تعجب کرد که آیا اصلاً خاصیت خاصی دارد؟ او به بیرون رفت و مارمولک معمولی را روی یک قطعه بتن یافت. وقتی او آنها را مقایسه کرد ، دقیقاً شبیه هم بودند. مارمولک فقط در باتلاق قرمز بود!

گیلبرت به الیزا گفت ، "من قصد دارم این مارمولک را به باتلاق برگردانم. من یک درس مهم آموخته ام. خانه جایی است که ما خوشبخت ترین ها هستیم. در خانه ، ما مانند مارمولک قرمز خاص هستیم. وقتی غایب هستیم هرگز نمی توانیم اینقدر خوشحال باشیم."

الیزا گفت: "خوب." "خوب ، حالا می توانیم به خانه برویم؟"